

فعالیت ها و مبارزات امام هادی (علیه السلام) در سامراء

<"xml encoding="UTF-8?">



مقدمه

در این موضع، سعی امام (ع) بر این بود که از راههای مختلف و در برابر افراد و قشرهای گوناگون، موضع بر حق خود را تبیین و تثبیت نماید و به آنان بفهماند که شرایط جانشینی از پیامبر (ص) و رهبری و پیشوایی امت اسلامی تنها در وجود او جمع است و دیگران فاقد آن شرایط و نیازمند آن حضرت هستند. اینک نمونه هایی از این موضع:

1. در برابر شخص خلیفه

متوکل در جمعی که امام هادی (ع) نیز حضور داشت از «علی بن جهم» از بهترین شاعران پرسید . وی، برخی از شعرای دوران جاهلیت و اسلام را بر شمرد، ولی متوکل توجهی نکرد. سپس متوجه امام هادی (ع) شد و همان پرسش را از حضرت کرد. امام (ع) فرمود: «حمانی» (1) آنجا که می گوید:

لقد فاخرتنا من قریش عصابة	بمد خدود و امتداد أصابع
فلما تنازعنا المقال قضی لنا	عليهم بما نهوى نداء الصوامع
ترانا سکوتا و الشهيد بفضلنا	عليهم جهير الصوت فى كل جامع
فإن رسول الله أحمد جدنا	و نحن بنوه كالنجوم الطوالع

گروهی از قریش به کشیده بودن گونه ها و بلند بودن انگشتان خود، به تفاخر با ما برخاستند .

زمانی که کار به منازعه کشید، فریاد عبادتگاهها به سود ما آنگونه که ما می خواستیم داوری کرد. ما را گرچه ساکت می بینی، ولی در هر محفلی با صدای رسا به فضل و برتری ما بر قریش، گواهی داده می شود. همانا رسول خدا (ص) جد ماست و ما فرزندان او بسان ستارگان درخشانیم (و در آسمان انسانیت می درخشیم). متوکل متوجه امام (ع) شد و گفت: ای ابوالحسن! «ندای صوامع» چیست؟ فرمود:

«أشهد أن لا إله إلا الله و أشهد أن محمدا رسول الله»

سپس افزود: «این محمد (صلی الله علیه و آله) جد من است یا جد تو؟!» متوکل با لحنی که حاکی از شکست او بود گفت: «آری، او جد توست و ما منکر این انتساب نیستیم». (2)

متوکل، در اقدامی دیگر، «ابن سکیت» دانشمند سرشناس آن دوره را وادار کرد که مسأله مشکلی را آماده کند و در مجلس مهمی که شخصیت‌های علمی و سیاسی از جمله خود متوکل حضور داشته باشند از امام (ع) بپرسد شاید از این طریق بتواند امام (ع) را شکست دهد.

«ابن سکیت» دست بکار شد و همه مقدمات را فراهم ساخت، سپس پرسش خود را مطرح کرد:

«چرا خداوند موسی را با عصا و «ید بیضا»، و عیسی را با شفا دادن نابینایان مادرزاد و مبتلایان به پیسی و زنده کردن مردگان، و حضرت محمد (ص) را با قرآن و شمشیر فرستاد؟»

امام (ع) به تفصیل، فلسفه و حکمت بعثت پیامبران با معجزات یاد شده را بیان کرد و در توضیح معجزات رسول خدا (ص) قرآن و شمشیر و بیان نقش آنها در پیشرفت اسلام، شمشیر را به شمشیر برنده و پیروزمند علی علیه السلام تفسیر کرد و فرمود:

«با شمشیر امام، امیرالمؤمنین علیه السلام بود که سرهای مشرکان و بت پرستان بریده شد و زورمندان عرب از ایستادگی در برابر آن بیمناک بودند و می گفتند: گریز از میدان نبرد ننگ است مگر از شمشیر علی علیه السلام که همچون صاعقه بر دشمن فرود می آید.»

امام (ع) در این بیان، علاوه بر پاسخ کامل به «ابن سکیت» مسأله امامت و جانشینی پیامبر (ص) را نیز پیش کشید و امیرالمؤمنین علیه السلام را به عنوان شمشیر پیروزمند اسلام معرفی کرد که گردن گردنکشان را زد و وحدت گروههای شرک، کفر و نفاق را بر هم زد و اسلام را یاری کرد.

سخنان امام (ع) زمینه را برای طرح مسأله اصلی آماده کرد، از این رو، «ابن سکیت» پرسید :

«هم اکنون امام کیست؟» امام (ع) فرمود: «به وسیله عقل، آنکه بر خدا دروغ می بندد، شناخته شده و تکذیب می گردد. در این گونه صحنه ها، داور عقل است و اوست که راستگو را از دروغگو تشخیص می دهد، و حکم خرد نافذ و قاطع است.»

پیشوای دهم (ع) در این سخن هر چند به ظاهر نامی از خود نبرد و بدین وسیله بهانه ای به دست دشمن نداد، ولی برای تشخیص پیشوای واقعی از مدعی پیشوایی امت، معیاری ارائه داد که با مراجعه به آن، پیشوایی غیر خاندان عصمت و طهارت، به ویژه حکمرانان ستمگر عباسی خود به خود نفی می شد. از این رو، دانشمندان درباری حاضر در مجلس در برابر منطق امام (ع) احساس ناتوانی و شکست کردند. «یحیی بن اکثم» با لحنی سرزنش آمیز، بر سر «ابن سکیت» فریاد برآورد: «ابن سکیت» را چه کار به کار مناظره؟! او فقط در زمینه نحو و شعر و لغت مهارت دارد. (3)

متوکل، در اقدام زبانونه دیگری بر ضد امام (ع) به وزیر خود «فتح بن خاقان» دستور سب آن حضرت را داد. وقتی

«فتح» این دستور را به اطلاع امام (ع) رساند. امام (ع) فرمود: «به او بگو «تمتعوا فی دارکم ثلاثة أيام...» (4) سه روز در خانه تان (از زندگی) بهره بگیرید (سپس هلاک خواهید شد). وقتی «فتح» پیام امام (ع) را به آگاهی متوکل رساند: گفت: به (خاطر این تهدیدش) پس از سه روز او را بکشید. ولی در روز سوم خود او همراه «فتح بن خاقان» به قتل رسید. (5)

وی، در اقدام دیگری برای آنکه توان نظامی خود را به رخ امام (ع) بکشد و بدین وسیله رعب و وحشتی در دل مخالفان خود بیفکند، دستور داد نیروهای نظامی اش که بالغ بر نود هزار نفر می شدند بر اسبهای خویش سوار شوند و هر کدام توبره اسب خود را پر از خاک قرمز کرده و در یک نقطه خالی کنند، سپس لباس رزم بپوشند و سلاح برگیرند و به بهترین و با شکوهترین شکل نظامی و با استفاده از تمامی نیروها و امکانات، صف آراییی کنند. هنگامی که مأموریت انجام گرفت و کوه بزرگی از خاک توبره اسبان تشکیل شد و نیروها با نظم و صف آراییی ویژه در جایگاه خود قرار گرفتند، متوکل بر فراز تپه برآمد و امام هادی (ع) را نیز احضار کرد و گفت: هدف از فراخوانی شما این است که سپاهیان مرا تماشا کنید.

امام (ع) که به سوء نیت و انگیزه شیطانی متوکل از این حرکت نظامی کاملاً واقف بود در صدد مقابله به مثل بر آمد و برای درهم شکستن غرور و قدرت ظاهری او فرمود: «آیا می خواهی من هم سپاهیانم را بر تو عرضه کنم؟» متوکل که تا کنون سپاهی برای امام نمی شناخت و انتظار چنین سخنی را از امام (ع) نداشت، با نابوری و تعجب گفت: «بلی».

در پرتو دعا و خواست امام (ع) یکباره بین آسمان و زمین و مشرق و مغرب پر از سپاهیان الهی (ملائکه) که همگی غرق در سلاح بودند شد.

متوکل با دیدن این همه نیروی نظامی از وحشت، مدهوش شد و چون به خود آمد، امام (ع) خطاب به او فرمود: «ما در دنیا و مسائل مربوط به آن، با شما به ستیز بر نمی خیزیم، ما به امور مربوط به آخرت مشغولیم، بنابراین از آنچه که گمان می کنی، زبانی به تو نخواهد رسید». (6)

2. در برابر دولت مردان

درباریان و دولتمردان عباسی به پیروی از اربابشان «متوکل» امام هادی (ع) را به شکلهای مختلف مورد اذیت و آزار قرار می دادند. از جمله این افراد، «احمد بن خصیب» وزیر عباسیان است. وی، که فردی تنگ نظر و ستمگر بود (7) پیوسته سعی در اذیت و آزار امام (ع) داشت. نمونه اش مشاجره او با پیشوای دهم (ع) درباره خانه مسکونی آن حضرت است که به ناحق اصرار می کرد امام (ع) از خانه خود بیرون رود و آن را به وی تسلیم کند.

امام هادی علیه السلام در برابر خواسته نا بحق او برایش پیغام تهدید آمیزی فرستاد:

«به همین زودی چنان زمین گیرت کنم و در پیشگاه خدا در موقعیتی قرار دهم که چیزی برایت باقی نماند.» چند روز طول نکشید که خداوند نابودش کرد. (8)

3. در سطح عامه مردم

علی رغم محدودیتهای ایجاد شده از سوی حکومت عباسی، امام (ع) در هر فرصت و موقعیتی حتی به هنگام گذر از خیابان با افراد و گروههای مختلف مردم دیدار می کرد. مهمترین موضوعی که در این دیدارها مطرح می شد مسأله امامت بود که معمولاً به منظور هدایت افراد، یا تقویت ایمان آنان و یا ابلاغ به دیگران صورت می گرفت و به دو شکل اجرا می شد:

عنوان کردن مسأله امامت و بحث درباره آن

«سعید بن سهیل بصری» ملقب به «ملاح» می گوید:

«همراه «جعفر بن قاسم بصری» که واقفی بود در «سامرا» بودیم. هنگام عبور از خیابانی «ابوالحسن» علیه السلام او را دید و فرمود: «تا کی باید در خواب باشی؟ آیا زمان آن نرسیده است که از خواب غفلت بیدار شوی؟» امام علیه السلام در این دو جمله، مرد واقفی را وادار به تفکر و تجدید نظر در اعتقاد باطلش کرد و زمینه بازگشت به حق را در وجود او فراهم ساخت، و سرانجام در مجلس دیگری با ارائه معجزه ای او را هدایت نمود. (9)

نمونه دیگر، قصه دیدار فردی نصرانی به نام «یوسف بن یعقوب» با آن حضرت است. وی که از سوی متوکل احضار شده بود، برای رفع بلا از جان خود تصمیم گرفت صد دینار به امام هادی (ع) بدهد. وقتی به در خانه امام (ع) رسید خدمتکار آن حضرت بیرون آمد و گفت: تو یوسف بن یعقوب هستی؟ گفت: آری. گفت: داخل شو. و او را در دهلیز خانه نشاند و رفت. نصرانی، از اینکه خدمتکار امام (ع) نام او و پدرش را برده بود با آنکه کسی او را نمی شناخت و وی، اولین بار بود که به «سامرا» آمده بود تعجب کرد.

خدمتکار مجدداً بازگشت و گفت: مبلغ صد دیناری را که لای کاغذ پیچیده و در آستینت پنهان کرده ای بده. این موضوع به تعجب او افزود. سپس به اندرون رفت و به خدمت امام (ع) رسید. امام (ع) فرمود: «ای یوسف! چه چیز برایت آشکار شد؟ گفت: سرورم دلایل و براهینی دیدم که برای هر جوینده حقی کافی است که به حق باز گردد. فرمود:

«هیئات، تو اسلام نخواهی آورد، ولی به زودی فرزندان فلانی اسلام آورده از پیروان ما خواهد شد. ای یوسف! گروهی گمان می برند که دوستی ما برای امثال شما سودی ندارد، سوگند به خدا، اینان دروغ می گویند، ولایت ما برای مانند تو نیز سودمند است. دنبال کاری که آمده ای برو و آن را همانگونه که دوست داری خواهی یافت.» «یوسف» می گوید: به سوی خانه متوکل رفتم و آنچه می خواستم گفتم و بازگشتم.

«قطب الدین راوندی» پس از نقل این داستان می گوید:

«پس از مرگ «یوسف» با پسرش که مسلمان و شیعه ای وارسته بود دیدار کردم. او به من اطلاع داد که پدرش بر آیین مسیحیت مرده و او بعد از مرگ پدرش مسلمان شده است. و می گفت: من بشارت داده شده سرورم امام هادی (ع) هستم.» (10)

در جریانی دیگر «فتح بن یزید گرگانی» می گوید:

«در مسافرتی که در محضر امام (ع) بودم فرمود: هر کس از خدا بترسد دیگران از او بترسند و هر که از خدا اطاعت نماید دیگران از او پیروی خواهند کرد. ای فتح! هر کس خدا را فرمان برد از خشم بندگان نهراسد و هر کس خدا را به خشم آورد باید بداند که روزی دچار خشم بندگان خواهد شد.»

حضرت، با آماده کردن ذهن طرف و با تلاوت آیات: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (11) و «يَا لَيْتِنَا أَطَعْنَا اللَّهَ وَ أَطَعْنَا الرَّسُولَ» (12) مسأله پیروی از رسول خدا (ص) و «اولی الامر» را پیش کشید و اطاعت آنان را به اطاعت خداوند پیوند داد.

«فتح» از خدمت امام (ع) مرخص شد اما سخت تحت تأثیر سخنان آن حضرت قرار گرفته بود، لیکن هنوز مسأله دار بود و شب را به اندیشه و تفکر درباره مسائل مطرح شده سپری کرد.

روز بعد مجدداً به خدمت امام (ع) رسید و گفت:

«اجازه می دهید درباره مسأله ای که از دیشب فکرم را مشغول داشته بپرسم؟»

امام (ع) اجازه داد و افزود:

«اگر «عالم» بخواهد تو را از آن مسأله آگاه خواهد ساخت. خداوند هیچ کس را بر غیبش آگاه نکرد مگر آن را که برگزید. همچون پیامبر (ص)، و هر آنچه که از اسرار غیب نزد پیامبر (ص) باشد نزد «عالم» نیز هست. و هر آنچه که رسول خدا (ص) از آن آگاهی دارد، جانشینان او نیز آگاهی دارند.

ای فتح! شاید شیطان فریبت داده و با القای مطالبی تو را دچار تردید کرده است تا از راه خدا و «صراط مستقیم» منحرف کند...»

«فتح» با شنیدن سخنان امام (ع) به اشتباه خود پی برد و وسوسه های شیطانی را از خود دور ساخت و به امامت آن حضرت معتقد گشت. (13)

امام هادی علیه السلام در این دیدار متناسب با درک و آمادگی طرف، جایگاه امامت در نظام اعتقادی و عملی اسلام را با استناد به قرآن تشریح کرد. و با اعلام آگاهی از علم غیب و آگاه کردن طرف از آنچه که در فکر او می گذرد، شبهه ها و وسوسه های شیطانی را از ذهن او دور ساخت.

ارائه کرامت و معجزه

پیش از این به پاره ای از کرامات پیشوای دهم علیه السلام که در راستای تبیین و تثبیت موضع امامت آن حضرت برای افراد بود اشاره کردیم. اینک چند نمونه دیگر:

احمد بن محمد بن عبد الله می گوید:

«عبد الله بن هلیل قائل به امامت «عبد الله افطح» بود، ولی پس از سفر به «سامرا» از اعتقادش بازگشت. وقتی از علت آن پرسیدم گفت: تصمیم گرفتم از امام هادی (ع) در این زمینه بپرسم، تا آنکه روزی در یک مسیر باریکی به هم برخوردیم. امام (ع) خود را به من نزدیک کرد و چون در برابر من قرار گرفت چیزی به طرف من انداخت که

بر سینه ام نشست، در آن نوشته شده بود: (عبدالله) در آن مقام نبود و شایستگی آن را نیز نداشت». (14)

«محمد بن اسماعیل کاتب» به نقل از پدرش می گوید:

«در سامرا» «یزداد» مسیحی، شاگرد «بختیشوع» را دیدم که از خانه «موسی بن بغا» باز می گشت. با هم همراه شدیم و به گفتگو پرداختیم.

وقتی که از کنار خانه ای گذشتیم «یزداد» گفت: صاحب این دیوار را می شناسی؟

کیست؟

جوانی حجازی به نام «علی بن محمد بن رضا علیه السلام». مگر چه شده؟

اگر آفریده ای علم غیب بداند اوست. چطور؟

حادثه شگفتی از او برایت بگویم که هیچکس نه تو و نه دیگران آن را نشنیده است، لیکن خدا را بر تو گواه می گیرم که آن را برای کسی فاش نکنی، چه آنکه من پزشکم و زندگی ام در دست پادشاه است... روزی او را که فردی سیاه چهره بود و لباس و عمامه سیاهی نیز پوشیده بود سوار بر اسب سیاهی دیدم. در دل گذراندم: لباسهای سیاه، مرکب سیاه و مرد سیاه چهره، سیاه در سیاه در سیاه.

هنگامی که امام (ع) به من رسید، به چهره ام خیره شد فرمود: «قلب تو سیاهتر از چیزی است که چشمانت دید از سیاه در سیاه در سیاه.

خود را باختم و جوابی برای گفتن نداشتم.

از آنچه که دیدی چقدر دلت روشن گشت؟

خدا داناتر است.

این دیدار موجب شد که «یزداد» مسلمان شود. در بستر بیماری که منجر به مرگش شد شهادتین را جاری کرد و افزود:

«گواهی می دهم که «علی بن محمد» حجت خدا بر بندگانش و ناموس بزرگ او می باشد. قلب من (به برکت آن دیدار) سفید شد». (15)

4. در قالب زیارت نیاکان خود

محور مهم دیگری که در راستای تبیین و تثبیت موضع امامت، مورد توجه و اهتمام پیشوای دهم علیه السلام بود، زیارت نیاکان خود بویژه امیرمؤمنان علیه السلام بود و همچنین اهمیت ویژه قائل شدن برای «حائر مقدس حسینی» به عنوان یکی از پایگاههای مهم امامت که در ضدیت جور و ستم پیشوایان کفر به پا خاسته و در این راه به شهادت رسیده است.

امام نقی (ع) در سال نخست تبعید به «سامرا» و در روز عید غدیر به زیارت مرقد جد بزرگوارش امیرمؤمنان (ع) رفت و با کلماتی که حاکی از مقام والای آن حضرت نزد پروردگار، و همچنین ستمهایی که از سوی قدرت طلبان غاصب بر آن امام معصوم روا داشته شده بود آن حضرت را زیارت کرد:

«ألسلام علیک یا ولی الله، أشهد أنك أول مظلوم و أول من غصب حقه، فصبرت و احتسبت حتی أتاک الیقین. و أشهد أنك لقیته الله و أنت شهید. عذب الله قاتلیک بأنواع العذاب و جد علیهم العقاب. جئتک عارفا بحقک، مستبصرا بشأنک، معادیا لأعدائک و من ظلمک، ألقى علی ذلک ربی إن شاء الله». (16)

دروید بر تو ای ولی خدا! گواهی می دهم که تو نخستین مظلومی و نخستین کسی هستی که حقش غصب شده است. و در این راه پایداری کردی و به حساب خدا گذاشتی تا به حق پیوستی.

گواهی می دهم که تو به ملاقات خدا رفتی در حالی که شهید بودی. خداوند کشندگان را به انواع عذابها کیفر دهد و آن را پیوسته برایشان فرو فرستد.

من در حالی که عارف به مقام توام و از شأن و منزلتت نزد خدا آگاهی دارم به حضورت رسیدم. دشمنانت و همچنین کسانی را که بر تو ستم کردند دشمن دارم و انشاء الله با این عقیده به ملاقات پروردگارم خواهم شتافت.

در زیارت دیگری، پس از بیان ویژگیهای جدش رسول خدا (ص) و تجلیل از مقام والای او، به معرفی و بیان شمه ای از برجستگیها و خدمات امیرمؤمنان علیه السلام پرداخته است، سپس از حضرت فاطمه (ع) و ستمهایی که بر آن حضرت رفته یاد کرده و در پایان، نام یکایک پیشوایان علیهم السلام را برده از آنان به عنوان راهنمایان بشر، خزانه داران علم، سرپرستان و ولی نعمتان بندگان خدا، نگهبانان اسلام و حجتهای خدا بر زمین و... یاد کرده است. (17)

علاوه بر زیارتهای یاد شده که اختصاص به امیرمؤمنان (ع) دارد زیارت دیگری از امام دهم (ع) به یادگار مانده که به زیارت «جامعه» معروف است و به خواهش یکی از شیعیان برای زیارت همه امامان علیهم السلام تعلیم داده شده است و هر یک از پیشوایان معصوم را می توان با آن زیارت کرد.

این زیارت را که به تعبیر علامه مجلسی از نظر سند صحیح ترین زیارتهای، و از جهت محتوا عمیق ترین، و از جهت فصاحت و بلاغت فصیح ترین آنهاست (18) شیخ طوسی و شیخ صدوق در کتابهای خود آورده اند. (19) و شخصیتهای زیادی تا کنون به زبان فارسی و عربی بر آن شرح نوشته اند (20)

امام هادی (ع) در این زیارتنامه به معرفی جایگاه و شناسایی ابعاد وجودی امامان علیهم السلام در نظام آفرینش و نقش هدایتگرانه آنان در به کمال رساندن استعدادها و سیراب کردن تشنگان از سرچشمه های زلال معرفت و دانش و... پرداخته و در بیانی ژرف و قالبی رسا و عارفانه از گوشه هایی از اسرار نهفته امامت پرده برداشته و تنها راه سعادت و دستیابی به کمال را در پیروی از آنان و چنگ زدن به ریسمان محبتشان و کناره گیری و بیزاری از دشمنانشان دانسته است.

در پیش به مناسبت بخشهایی از زیارت جامعه را آوردیم، اینک فرازهای دیگری از آن:

«أشهد أنکم الأئمة الراشدون، المهدیون، المعصومون، المکرمون المقربون، المتقون، الصادقون، المصطفون، المطیعون لله، القوامون بأمره العاملون بإرادته، الفائزون بکرامته.

اصطفاکم بعلمه، و أرتضاکم لغیبه، و اختارکم لسره... و رضیکم خلفاء فی أرضه، و حججا علی بریته، و أنصار لدینه، و حفظة لسره، و خزنة لعلمه، و مستودعا لحکمه، و تراجمة لوحیه، و أركاناً لتوحیده، و شهداء علی

«خلقه...»

«گواهی می دهم که شما، پیشوایان راهنما، هدایت یافته، معصوم، بزرگوار، مقرب پرهیزکار، راستگو، برگزیده، فرمانبر خدا، استوار کنندگان امر او و عمل کنندگان بر وفق خواست او هستید که به کرامتش نائل آمده اید. خداوند شما را به دانش خویش برگزید و برای غیبت پسندید و برای سر خویش انتخاب کرد... و پسندید که شما جانشینان او در زمینش و حجت‌های او بر مخلوقاتش و یاوران دینش، و حافظان سرش، و خزانه داران علمش (که از آسمان نازل شده)، و امانتداران حکمتش، و ترجمان وحیش، و بنیانهای توحیدش، و گواهان بر خلقش باشید.»

«... فالراغب عنکم مارق، و اللازم لکم لا حق، و المقصر فی حقکم زاهق و الحق معکم و فیکم و منکم و إلیکم، و أنتم أهله و معدنه، و میراث النبوة عندکم، و ایاب الخلق الیکم و حسابهم علیکم...»

«پس روگردان از شما از دین بیرون رفته و ملازم و همراه شما به شما پیوسته است. و کوتاهی کننده در حق شما نابود است. حق با شما در شما، از شما و به سوی شماست. و شما اهل آن و معدن آن هستید، و میراث نبوت نزد شماست، و بازگشت خلق به سوی شما و حسابشان با شماست...»

«... من والاکم فقد والی الله، و من عاداکم فقد عاد الله، و من أحبکم فقد أحب الله، و من أبغضکم فقد أبغض الله، و من أعتصم بکم فقد اعتصم بالله» . (21)

«دوستدار شما دوستدار خداست و دشمن شما دشمن خدا. آنکه به شما محبت ورزد به خدا محبت ورزیده و آنکه به شما کینه ورزد به خدا کینه ورزیده است، و هر که به شما تمسک جوید به خدا تمسک جسته است.»

امام هادی علیه السلام در اقدامی دیگر، گام را از این هم فراتر نهاده و در حرکتی غیر منتظره حتی برای شیعیان افکار را به عظمت و موقعیت استثنایی بارگاه ملکوتی جد بزرگوارش امام حسین علیه السلام متوجه ساخت و نقش الهام دهی و شفاعت‌بخشی تربت پاک حسینی را به دوستداران مکتب و شیفتگان راهش گوشزد کرد.

«ابوهاشم جعفری» می گوید:

«همراه «محمد بن حمزه» به عیادت امام هادی (ع) که بیمار بود رفتیم. امام (ع) فرمود: با مال من گروهی را به «حائر حسینی» بفرستید (تا برای شفای من دعا کنند).

ما از نزد امام خارج شدیم. محمد بن حمزه خطاب به من گفت: ما را (برای دعا) به حرم امام حسین (ع) می فرستد، در حالی که خود او (در شأن و مرتبت) همچون صاحب حرم است!

برگشتم و سخن او را برای امام (ع) بازگفتم. فرمود: مطلب آنگونه که او می پندارد نیست. خداوند جایگاههایی دارد که دوست دارد در آن جایگاهها عبادت شود و «حائر حسینی» از جمله این مکانهاست» . (22)

در روایتی دیگر، همین مطلب با توضیح بیشتری آمده است: «ابوهاشم» می گوید:

«زمانی که امام هادی (ع) بیمار بود به نزدش رفتم. فرمود: «ای ابوهاشم! فردی از دوستان ما را به «حائر حسینی» بفرست تا برای (شفای) من دعا کند.»

بیرون آمدم تا فردی را پیدا کنم. به «علی بن بلال» برخوردم. موضوع را با او در میان گذاشتم و از او خواستم به «کربلا» رود و برای امام (ع) دعا کند.

«علی» شگفت زده شد و گفت: «به جان و دل حاضرم، ولی به اعتقاد من امام هادی (ع) برتر از «حائر حسینی»

است، زیرا او در شمار صاحب حرم است و دعای آن حضرت برای خود بهتر از دعای من برای اوست.»

بازگشتم و آنچه «علی بن بلال» گفته بود به اطلاع امام (ع) رساندم. فرمود: «رسول خدا (ص) برتر از «کعبه» و

«حجر الأسود» بود، با این حال به گرد «خانه» طواف می کرد و «حجر الأسود» را استلام می نمود. برای خدا در روی

زمین بقعه هایی است که لازم است خداوند در آن بقعه ها خوانده شود، و دعای افراد در این گونه جاها

مستجاب است، و «حائر حسینی» از جمله این بقعه هاست» . (23)

پیشوای دهم علیه السلام با آنکه خود، امام معصوم و مستجاب الدعوة است، اما از شیعیان می خواهد که با پول او به «کربلا» روند و در حرم مقدس امام حسین علیه السلام برای بهبودی او دعا کنند.

نکته قابل توجه اینکه در روایت نخست، امام (ع) دستور داد گروهی را با پول او به کربلا بفرستند. آیا این اقدام امام (ع) صرفاً یک مسأله شخصی و فردی بود؟ شاید استنباط یاران امام (ع) مثل «ابوهاشم»، «محمد بن حمزه» و «علی بن بلال» در همین حد بوده است و همین امر موجب تحیر و شگفتی و در نهایت، پرسش آنان از حکمت و فلسفه این اقدام شده بود. در صورتی که امام (ع) با این عمل، کربلا و مشهد مقدس حسین بن علی (ع) و یاران او را به عنوان سرزمینی که مورد عنایت و توجه خداست و دعا در آن به اجابت می رسد، مطرح کرد و عملاً آموخت که «حائر حسینی» دری از درهای رحمت الهی و نسخه ای شفابخش برای رفع مشکلات و گرفتاریها و بهبود از انواع بیماریهاست که باید بدانجا پناه برد. و از آن کعبه عشق و اخلاص و ایثار و استوره پایداری و مقاومت، برای شکستن بتهای زر و زور و تزویر و به اهتزاز در آوردن پرچم حق و عدالت و آزادی بر فراز بام انسانیت، الهام گرفت.

به نظر می آید این حرکت امام (ع) پیش از آنکه یک حرکت فردی باشد یک حرکت اعتقادی، سیاسی و مبارزاتی بود که در آن شرایط خفقان و مرگبار حکومت عباسی، با درایت و تدبیر حکیمانه ای از سوی آن حضرت اعمال شد و به اصل مسأله امامت مرتبط می گشت.

در شرایطی که حکمرانان عباسی بویژه متوکل، از «حائر حسینی» به عنوان خطرناکترین و زیانبارترین پایگاهی که خطری جدی برای ادامه حکومت ستمگرانه آنان دارد، یاد می کردند و متوکل آن جنایت بی سابقه را نسبت به آن انجام داد، امام (ع) دست به این حرکت لازم زد و در پوششی حکیمانه و به ظاهر، غیر متعرضانه نسبت به دستگاه، در برابر تلاشهای مذبوحانه دشمن موضع گرفت و افکار را به سوی خاطره انگیزترین، ستم سوزترین و الهام بخش ترین پایگاه امامت یعنی کربلا جلب کرد.

5. در سخنان گهربارش

مسأله امامت و تبیین و تحکیم پایه های آن، در سخنان ارزنده امام دهم علیه السلام نیز که معمولاً برای عموم القا می شد و در دسترس همگان بود متجلی است.

اینک دو نمونه:

«امام هادی از پدرانش، از جدش امیرمؤمنان (ع) روایت کرده که رسول خدا (ص) (خطاب به علی (ع)) فرمود: «ای علی! هر کس دوست دارد که با شادمانی و پاکی و در امان بودن از مصیبت بزرگ روز قیامت، به دیدار خدا بشتابد باید تو را دوست داشته باشد، و نیز دوستدار فرزندان تو: حسن، حسین، علی بن حسین، محمد بن علی،

جعفر بن محمد، موسی بن جعفر، علی بن موسی، محمد بن علی، علی بن محمد، حسن بن علی، و مهدی پایانبخش آنان، باشد.

ای علی! در آخر الزمان گروهی تو را دوست خواهند داشت در حالی که (برخی دیگر از) مردم آنان را سرزنش می کنند و اگر آنان نیز دوستی تو را برگزینند برایشان بهتر است، اگر بدانند و تو و فرزندان را که برترین دروهای خدا بر آنان باد بر پدران، مادران، برادران، خویشان و نزدیکان خود مقدم می دارند. اینان روز قیامت در زیر «لوی حمد» محشور خواهند شد، خداوند از بدیها و گناهانشان می گذرد و درجاتشان را بالا می برد، و این است پاداش کردارشان». (24)

امام علیه السلام در این روایت، تنها به مسأله تبیین امامت خود بسنده نکرد، بلکه سلسله امامت را آنهم از زبان پدرانش و رسول خدا (ص) مطرح کرد و دوستی آنان را شرط در امان بودن از عذاب الهی و نگرانی روز قیامت دانست.

در سخنی دیگر در پاسخ پرسش «صقر بن اُبی دلف» از معنای روایت نقل شده از پیامبر (ص): «لا تعادوا الأيام فتعادیکم» با روزها دشمنی نورزید که به دشمنی شما بر خواهند ساخت، فرمود:

«آری»، «ایام» ما هستیم و به یمن وجود ما آسمانها و زمین برپاست. شنبه نام رسول خداست، و یکشنبه کنایه از امیرمؤمنان است، و دوشنبه: حسن و حسین هستند، و سه شنبه: علی بن حسین، محمد بن علی و جعفر بن محمد. چهارشنبه: موسی بن جعفر، علی بن موسی، محمد بن علی و من .

پنجشنبه: فرزندان حسن بن علی و جمعه نوه ام (حضرت مهدی) و گروه حق طلب نزد او گرد می آیند، و او، زمین را پر از قسط و عدل می کند همانسان که از ستم و جور پر شده است. این است معنای «ایام» پس با آنان در دنیا دشمنی نورزید تا در آخرت با شما دشمنی نورزند». (25)

پی نوشت ها :

1) حماني به كسر حاء و تشديد ميم منسوب به حمان بن عبد العزى و تيره اى از بنى تميم است، در حالى كه مضمون اشعار بيانگر اين است كه گوينده آن، فردى علوى است. از اين رو، نقل شيخ طوسى در امالى (ج 1، جزء 11، ص 293) كه به جاى «حماني»، «فلان بن فلان علوى» دارد، به نظر صحيح تر مى آيد. در اين نقل «حماني» در كلام راوى آمده و گفته است: به گمان من منظور امام (ع) حماني بوده است. و در نقل شيخ به جاى «حماني»، «جمانى» آمده است.

2) مناقب، ابن شهر آشوب، ج 4، ص 406، و حياة الامام على الهادى (ع)، ص 241.

3) حياة الامام على الهادى (ع)، ص 242. 244.

4) پيام امام (ع) آيه 65 از سوره هود است كه حاوى وعده عذاب به قوم متخلف صالح است.

5) مناقب، ابن شهر آشوب، ص 4، ص 407.

6) بحار الانوار، ج 50، ص 156.

7) در ستمگرى و سنگدلى وى نوشته اند: روزى ستمديده اى از او دادخواهى كرد. وى كه سوار بر اسب بود، پا از ركاب برداشت و چنان بر سینه دادخواه زد كه در جا كشته شد. شاعرى در اين زمينه مى گويد:

قل للخليفة يابن عم محمد	اشكل وزيرك إنه ركال
اشكله عن ركل الرجال فان ترد	مالا فعند وزيرك الاموال

- به خليفه بگو ای پسر عم پیامبر! (ص) دست و پای وزیرت را ببند که زیاد لگد می زند.
دست و پایش را ببند که به مردم لگد نزد و (و به او بگو) اگر مال و ثروت می خواهی نزد وزیرت اموال زیادی است.
«ر.ک. مروج الذهب، ج 4، ص 84» .
- (8) اعلام الوری، ص 342، و مناقب، ابن شهرآشوب، ج 4، ص 408.
- (9) اعلام الوری، ص 346.
- (10) بحار الانوار، ج 50، ص 144. 145.
- (11) سوره نساء، آیه 59، «از خدا و پیامبران (ص) و صاحبان امر خویش اطاعت کنید.»
- (12) سوره احزاب، آیه 66، «روزی که چهره هاشان بر آتش بیفتد گویند: ای کاش (در دنیا) خدا و پیامبران را اطاعت می کردیم» .
- (13) اثبات الوصیة، ص 198. 199.
- (14) الکافی (ص)، ج 1، ص 355، و بحار الانوار، ج 50، ص 184. 185.
- (15) ر.ک. دلائل الامامة، ص 221، و بحار الانوار، ج 50، ص 161. 162.
- (16) کامل الزیارات، ص 41 و حیاة الامام علی الهادی علیه السلام، ص 250.
- (17) برای آگاهی بیشتر از متن زیارتنامه به حیاة الامام علی الهادی علیه السلام، ص 251، ص 251 256 رجوع کنید.
- (18) بحار الانوار، ج 99، ص 144.
- (19) ر.ک. تهذیب الأحکام، ج 6، ص 95، عیون اخبار الرضا (ع)، ج 2، ص 277، و من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 609.
- (20) برای آگاهی از شرحهای نوشته شده به الذریعة الی تصانیف الشیعة، ج 13، ص 305 306 رجوع کنید.
- (21) مفاتیح الجنان، زیارت جامعہ.
- (22) کامل الزیارات، باب 90، ص 273.
- (23) همان مدرک، ص 274.
- (24) الغیبة، شیخ طوسی، ص 90 91 و بحار الانوار، ج 36، ص 258.
- (25) کمال الدین، ج 2، ص 383، و بحار الانوار، ج 50، ص 194، 195.